



فرار آمریکاییها از افغانستان... شکست و نه معامله

نوشته: مصطفی حامد - ابو ولید مصری

نقل شده از مجله اسلامی صمود / سال 13 - عدد شماره (151) | محرم 1440 هـ / سپتامبر 2018.

22/9/2018

فرار آمریکاییها از افغانستان... شکست و نه معامله

- ترامپ می خواهد با مذاکره شکست در افغانستان را تبدیل به معامله ای کند که از منافع آینده آن بهره ببرد و خسارت هایش را جبران کند.

- حتی هم پیمانان آمریکا نیز می گویند که آمریکا به تعهداتش پایبند نیست و از سیاست های اقتصادی و بین المللی وی رنج می برند.

- آمریکا برای کشورهای اشغال شده جایگزینی به مراتب مرگبارتر همچون جنگ های داخلی و درگیری های منطقه ای در نظر گرفته است.

- هدف آمریکا این است که با وارد کردن جنبش طالبان به توافقات سیاسی، آنها را از چشم مردمش و حتی مسلمانان بیاندازد.

- آمریکا هر معامله ای را که انجام داده باشد را نقض می کند تا بتواند آن چه را که در زمان ضعف خود پرداخت کرده باز پس گیرد، و این روش همیشگی آمریکا است.

- اگر طرف آمریکایی بر خارج شدن از توافق موافقت کرده است پس چه اهدافی را از معامله دنبال می کند؟

- از اهداف بزرگ آمریکا : جداکردن حکم اسلام از محتوای واقعی آن و قرار دادن دولت زیر یوغ شرکت های تجاری به عنوان جایگزینی برای اشغالگری نظامی است.

- مطالبات آمریکا از دولت آینده افغانستان چیست؟

- آتش بس در هنگام انجام توافق، سلاح را از دست مذاکره کننده افغانستانی می گیرد ، و مذاکرات را به عنوان وظیفه ای دائمی نشان می دهد تا جایی که جهاد را متوقف کند.

- دشمن با از دست دادن تسلطش بر بیشتر مناطق انگیزه های خود را از جنگ از دست داده است و دیگر قادر به استثمار گنج های تریاک و حتی گسترش خطوط برق از طریق افغانستان نیست .

- دلیل پافشاری طرف آمریکایی بر شروع مذاکرات در شرایط کنونی چیست؟

نوشته استاد: مصطفی حامد (ابو ولید مصری)

[دانلود مجله اسلامی صمود عدد 151 : اینجا کلیک کنید](#)

آمریکایی ها رئیس جمهور خود ، ترامپ، را به عنوان ناتوان ترین رئیس جمهور در تاریخ این کشور می دانند. این تعریف نظام آمریکایی را نشان می دهد به شکلی که رسوایی اینها را در میان ملت های جهان به دنبال داشته است. ترامپ شعار (یا با آمریکا یا هیچ) را بر زبان دارد ، این جمله بدان معنی است که آمریکا بالاتر از همه است- و این همان شعار نازی هاست- که هیچ ارزش و اهمیتی برای دیگر ملت های روی کره زمین قائل نیست.

سیستم سرمایه داری لیبرال در غرب به سمت انحلال و سقوط پیش می رود. ترامپ می خواهد به تنهایی از این کشتی در حال غرق نجات پیدا کند. و تمامی امکانات کشورش را برای جمع آوری پول و ثروت بیشتر به هر شکل و از هر جایی در اختیار گرفته است. می بینید که از شرکایش در ناتو می خواهد تا سهم خود را در این ائتلاف بیشتر بپردازد و حتی به او هزینه حمایتش از آنها را نیز بپردازد. و از این بدتر با کشورهای نفتی ثروتمند انجام داد و از آنها با ارباب و تهدید میلیاردها دلار اخاذی کرد. از اتحاد های تجارت آزاد نیز خارج شد، و تعرفه های گمرکی بر واردات قرار داد و احتمال شروع جنگ تجاری تمام عیار میان کشورش و چین و اروپا را به واقعیت نزدیک کرد.

همانطوری که ترامپ از توافق نامه مونیخ که او با ما آن را امضا کرده بود خارج شد، چون می خواست هر گونه محدودیت زیست محیطی را از تولیدات آمریکایی بردارد و هیچ گونه تعهدی به استانداردهای محیط زیستی برای حفاظت از کره زمین و ساکنان آن نداشته باشد. ترامپ بحران ها را تشدید می کند و یا تهدید های جنگ هسته ای راه می اندازد تا بتواند به تجارت اسلحه در کشورش و گسترش تولیدات مخرب آن کمک کند. به همین دلیل است که نزدیکترین هم پیمانان نه به آمریکا اعتماد دارند و نه به توانایی آن التزام به تعهداتش، و از سیاست های اقتصادی و بازی هایش با مسائل بین المللی و در معرض خطر قرار دادن آنها به منظور اخاذی و گرفتن پول با زور، رنج می برند. این رفتارها از نوع تبهکاری بین المللی با سلاح مرگبار در تاریخ است، و نه تنها چاقویی که در دست یک اراذل و اوباش قرار گرفته باشد.

نکات کلی و اساسی در سیاست های ترامپ:

1- تمایل به خروج نیروهایش از تمامی مناطقی که بحران در آنها وجود دارد، در راس آنها افغانستان ، و عراق و سوریه. البته به این معنا نیست که کشور را کاملا ترک کنند، بلکه آن را با جایگزینی دیگر ترک می کنند که خسارت کمتری برای آنها داشته باشد، مانند جنگ های داخلی و داعش و جنگ های منطقه ای و یا با استفاده از ترفند حمایت از اسرائیل که در حال بلعیدن منطقه عربی و بعد از آن نیز منطقه اسلامی می باشد.

2- ادامه گسترش وسیع پایگاه های نظامی آمریکایی در سراسر جهان که بالغ بر سیصد هزار سرباز در 770 کشور جهان می شود، با هدف گسترش دامنه نفوذ آمریکا. و تهدید به جنگ با هدف فروش اسلحه و نشان دادن آمریکا به عنوان قدرت اول در جهان و نظام بین المللی.

3- گسترش بحران های ساختگی به مناطق مختلف جهان، تا حد وقوع جنگ هسته ای، (بحران های کره شمالی و ایران) و بدست آوردن پول بیشتر از این طریق و فروش سلاح های ساخت آمریکا. یا راندن رقبا از مناطق معین، مثل خارج کردن ایران از خاور میانه و یمن، خارج کردن روسیه از سوریه و اوکراین، خارج نمودن فرانسه از غرب آفریقا، تمام اینها را با هوشیاری تمام برای شرکت نکردن مستقیم در این بحرانها انجام می دهد.

این سیاست باعث شده است که ترامپ و کشورش اعتماد جهان را نسبت به خود از دست بدهند، و در نظام معاهدات بین المللی نیز کسی به آنها اعتماد نکند. در نتیجه جهان را به یک جنگ بی قانون تبدیل کرده اند، و در مسیر جستجو برای ایجاد یک بلوک جهانی جدید ممکن است نوعی از نظام روابط بین المللی ایجاد گردد. بلوکی مانند دولت های بریکس محتمل ترین جایگزینی است که در آینده ممکن است اتفاق بیافتد. و این مساله بر اهمیت افغانستان در سیاست بین المللی، به دلیل واقع شدن آن در مرکز آسیا که در آینده به عنوان مرکز نظام جهانی خواهد بود، می افزاید.

هیچ کس در جهان حتی نزدیک ترین دوستان هیچگونه تعهد و یا توافقی را با ایالات متحده نمی پذیرد. لازم به گفتن نیست که رئیس جمهور کنونی بعد از انتخابات آتی کنگره در پاییز سال جاری، در معرض ترک منصب خود و یا استعفا قرار دارد.

[دانلود مجله اسلامی صمود عدد 151 : اینجا کلیک کنید](#)

جنگ و مذاکرات:

مشهور است که میدان مذاکره به دلیل تاثیر گذاری آن خطرناک تر از میدان های جنگی است که در خلال آن نتایج عملی جنگ مشخص می شود. نقل است که یک اشتباه در روند مذاکره از شکست در ده ها معرکه جنگی خطرناکتر است.

مذاکره کننده بد ممکن است نتایج جنگی طولانی را که در آن جوی های خون جاری شده است را از بین ببرد. مذاکرات سرشار از پیشنهاداتی است که ظاهر آنها خیر و باطن آنها نابودی است. مشکل بعدی سبک و سیاق کلماتی است که در زبان مذاکرات و نوشتن توافقات استفاده می شود که کارشناسانی در این زمینه وجود دارند. لغاتی که در نوشتن توافق نامه استفاده می شود مشکلی است که در تفاوت ترجمه ها (عمدی یا سهوی) پیش می آید که مشکلات بزرگ و طولانی را به همراه خواهند داشت.

توافق های بد و غیر متوازن غالباً زمینه ساز جنگ های سخت آینده خواهند شد، بعد از جنگ جهانی اول، متفقین پیروز با آلمان شکست خورده توافق ناعادلانه ای را در ورسای برای تسلیم و جبران خسارت ها امضا کردند. این معاهده ای توهین آمیز و ناعادلانه ای بود که نسبت به آلمان اعمال شد و زمینه ساز جنگ جهانی دوم شد.

- بعد از جنگ داخلی طولانی مدت (جهاد مردمی) اگر در نهایت توافقات بد انجام بگیرد، همان جنبشی که جنگ را رهبری می کرد از چشم مردم می افتد و دیگر در زمان صلح یا جنگ، اگر اتفاق بیافتد، مورد اطاعت مردم قرار نمی گیرد.

- در اهمیت مذاکرات و نتایج آن همین بس که هر کدام از طرف ها تلاش می کنند بیشترین فشار را بر دشمن خود وارد کرده تا او را به میز مذاکره بکشاند. همانطور که می بینیم ایالات متحده آمریکا تلاش می کند علیه جنبش طالبان تمام فشار ها را وارد کند و همزمان سعی می کند بواسطه دوستانش طالبان را به میز مذاکره بکشاند. همچنین بواسطه دوستانش این فشار ها را نیز وارد می کند.

به عنوان مثال:

فشار های نظامی: با افزایش حملات هوایی و زمینی علیه مردم عادی و شهروندان، و حملات داعشی ها علیه بخش های ملی و مذهبی

فشار های سیاسی: از داخل و خارج افغانستان، برای برکناری جیش و اجبار آن بر قبول مذاکره تحت فشار ها و ناتوان کردن آن از دستیابی به مطالبات مردمش.

فشار های مذهبی: مانند تحریک (شبه علما) داخل و خارج برای تنزل جنبش جهادی و تصویرسازی از آن به عنوان جنبشی مخالف دین و شریعت.

فشار های روانی: که در نتیجه فشار های قبلی بوجود می آید، با گسترش شایعه ها و اخبار دروغین و حملات رسانه ای در داخل و خارج از کشور.

با تمام اینها جنگ روانی آمریکا علیه جنبش طالبان با هدف نشان دادن آنها پشت میز مذاکره است. همانگونه که آمریکایی ها می خواهند، آنها از جنگ روانی خسته شده اند اما از جهادی که آن را با شور و نشاط و پیروزی به همراه تایید و پشتیبانی مثال زدنی مردمی انجام میدهند خسته نمی شوند.

در واقع این تعریف اسفناک، مطابق با نگرش آمریکا است، درست از همان زمانی که اوپاما متوجه شد پیروزی در جنگ غیر ممکن و خروج از افغانستان ضروری است در همان زمان در سال 2009 به تعداد نیروهایش 30000 نفر افزود. و سال 2014 را زمان خروج از افغانستان اعلام کرد. اما به دلیل فشار نینفعان اقتصادی داخل آمریکا (لابی نفتی، لابی مواد مخدر و لابی یهود که از تاثیر منفی خروج آمریکا بر رژیم اسرائیل و قدرت آن بر منطقه عربی ترس دارد) ناگهان خروج آمریکا را محدود کرده و جنگ را ادامه داد.

خروج از جنگ افغانستان نیز جزو وعده های انتخاباتی ترامپ بود. در دوره اخیر تلاش خود را بر فشار بیشتر و با هدف مذاکره بر اهدافی که اعلام کرده بود معطوف داشت. جنبش طالبان نیز آمادگی خود را برای مذاکره بر اساس دیدگاه ها و اهدافش اعلام نمود.

اما دولت ایالات متحده آمریکا در مورد اهدافش از مذاکرات چه گفت؟ گفت که هدفش از مذاکره جذب جنبش طالبان در سیستم و دولت جدید است. قصدشان همان حکومتی است که می خواهند بعد از

انتخابات آتی در آوریل (2019) در کابل تشکیل دهند. طبیعتاً این بالاترین سطح از مطالباتی است که آنها از وارد شدن به صحنه مذاکرات به دنبال آن هستند، و فرصت بازگشت را از خود سلب کرده اند، و با دادن امتیازات سطحی، که به تعبیر مذاکره کننده اسرائیلی امتیازات دردناکی است، از دشمن خود می خواهند که امتیازات قابل توجهی بدهد.

– امتیازات دردناک آمریکایی! “تعدادی از وزرا را از جنبش طالبان انتخاب کنند البته آنها را که آمریکا اجازه ورود به دولت آینده را بدهد، در مناصب غیر مهم، و ویرایش یکی دو بند از قانون اساسی فعلی، تا جایی که به ذات استعماری آن آسیبی نرساند.

این امتیاز دردناک آمریکا در مقابل چه چیزی است؟

در مقابل اینکه طالبان شکل جدید اشغال را بر اساس حضور پایگاه های آمریکا به صورت مخفیانه و یا آشکار را بپذیرد، مانند نمایندگی دائم آموزشی، و یا پایگاه مشترک اسلامی / عربی که در آن کشورهای عربی و اسرائیل و بالطبع آمریکا آشکارا و یا به صورت مخفیانه در آن مشارکت داشته باشند و با عناوین مختلفی همچون ارتقاء توان دفاعی مشترک علیه خطرات خارجی و تروریستی که افغانستان و دولت های مشترک در اتحاد را تهدید می کند، و یا ضمانت استمرار امنیت و استقرار و توسعه افغانستان و منطقه، وارد افغانستان شوند. آمریکا نیز به حفظ پایگاه های خود بخصوص در افغانستان اقدام نموده و پایگاه های فرعی بسیاری را در جلال آباد در شرق و شنند در غرب و مزار شریف در شمال و دیگر مناطق تا آنجایی که امکانات به او اجازه دهد، بیافزاید.

اگر طالبان از پذیرش پیشنهاد پایگاه های نظامی – یا توافق دفاع مشترک، و یا همکاری دفاعی امنیتی و بر خروج کامل آمریکایی ها اصرار کند، آنگاه باعث درد بزرگی در احساسات لطیف آمریکایی ها می شود و جنبش طالبان باید بهای معادل آن را به آنها بپردازد.

اجمالاً آن بهایی که آمریکا می خواهد این است که با وارد کردن طالبان در مسائل سیاسی مبهم که توانایی از بین بردن آنها را ندارد، این جنبش را از چشم مردم افغانستان و مسلمانان بیاندازد. و به مردم القا نماید که این جنبش به دنبال ثروت و قدرت است و بخاطر مشارکت در حکومت حاضر شده است جهاد و اهدافش را کنار گذاشته و با نیروهای اشغالگر همگام شود.

در صورت اشغال، شایعه سازی و ترویج جهانی آن و هویت مذاکره نیز متناسب با همان شایعات قرار می گیرد. پس حتی اگر مذاکرات موفقیت آمیز هم نباشد، خواه ناخواه شایعه ها ضرر خود را کم یا زیاد وارد می کنند، چرا که مذاکره به تنهایی شرایط را برای گسترش شایعه در جهان مهیا می کند.

ایده اساسی – از دیدگاه آمریکا – که در ورای مذاکرات وجود دارد این است که آمریکا خروج نظامی خود را از یک شکست نظامی در طولانی ترین جنگی که در تاریخ خونین خود داشته است به یک معامله سیاسی تبدیل کند. و چنین بنظر می رسد که خروج (جزئی یا کلی) در مقابل آن چیزی است که دشمن

(جنبش طالبان) با امتیازات و بهایی که داده پرداخت نموده است. و اینگونه آمریکا زیر پوسته معامله ای سیاسی از افغانستان خارج می شود و نه در نتیجه یک شکست تاریخی و رسوایی بزرگ.

در ثانی نتیجه این معامله هم مهم نیست - معامله ای که آمریکا در آینده صد درصد آن را نقض خواهد کرد تا آن چه را که پرداخت کرده است پس بگیرد و آنچه را که پیش از این به دشمنش داده است را بازپس گیرد. و این همان سیاست آمریکا است که همیشه در تمامی معاملاتی که در شرایط خاصی مجبور به انجام آن است اعمال می کند. به هیچ توافقی احترام نمی گذارد، حتی اگر این توافق بین المللی و با امضای سازمان ملل متحل باشد، همانطور که در مورد توافق هسته ای با ایران اتفاق افتاد. شعار ترامپ و دیگر روسای جمهوری پیشین آمریکا مبنی بر اینکه یا با آمریکا و یا هیچ ، پس هیچ کس نمی تواند از آمریکا چیزی بگیرد مگر به شکل موقت که در اولین زمانی که شرایط بهتر شود آن را باز پس می گیرند.

اما اگر طرف مذاکره کننده آمریکایی با خروج از افغانستان موافقت کند چه اهداف دیگری از مذاکرات باقی خواهد ماند؟

ذات هدف بی تغییر باقی می ماند، اگر به صورت صوری حکومت اسلامی داده شود، و ظاهراً بر اساس دستورات شریعت باشد، در نهایت تاثیر اسلام به عمق جامعه و زندگی راه نخواهد یافت، در اقتصاد نیز به شکل عدالت در توزیع ثروت و جلوگیری از احتکار ثروت در دستان افراد محدود سیاسی و یا قبیله ای ، و حمایت از ثروت عمومی و گسترش آن به بهترین نحو در جهت مصالح و منافع عموم مردم بروز نخواهد داشت، به سیاست هم راه نخواهد یافت تا فرمانروایی و حکومت در دست اقلیت حکمران در تصمیم گیری های سیاسی و در بیت المال نباشد.

و همانطور که در تجربیات عربی شکست خورده اتفاق افتاد، انطباق قوانین دین تنها بر حدود و تعزیرات انجام می گیرد که فقط بر روی افراد ضعیف اجرا میشود نه قدرتمندان. و برای مردم تنفر از دین ایجاد می کند به نام گروه های امر به معروف و نهی از منکر تا از این راه مردم را مجبور به انجام خواسته های اشتباه خود به نام اسلام کنند.

آمریکا می خواهد دولت افغانستان را بر اساس دستور العملی بچیند که مصالح غرب استعمارگر در شکل جدید آن تامین شود، که همان حضور شرکت های بزرگ بین قاره ای به عنوان جایگزینی برای اشغال نظامی گذشته می باشد.

ورود این شرکتها به دولت یعنی تقسیم حکومت بین آنها، بین سه گروه اصلی، برای هر کدام از آنها حوزه تخصصی در اداره امور بر اساس تصویر جدید :

1. شرکت های بزرگ چند ملیتی: برای کنترل ثروت کشور و استفاده از منابع به نفع غرب استعماری. تا از طریق کنترل منابع بتواند بر تمام شرایط آن کشور از کوچک و بزرگ نفوذ کامل پیدا کند.
2. موسسات جامعه مدنی: یا سازمان های امدادسانی در افغانستان. در کشورهای دیگر که از جنگ ها و بلایا رنج می برند، این مؤسسات بیشترین خدماتی که وظیفه حکومتهاست را ارائه

می کنند، اما به صورت برنامه ریزی نشده، غیرقابل پذیرش که می تواند در هر زمان متوقف شود یا تغییر کند. از آموزش و پرورش گرفته تا بخش بهداشت و سلامت، خدمات حقوقی، امور خانواده، مسائل حقوق بشری، زنان و کودکان و ... که همگی از منظر صرفاً غربی و بدون توجه به ویژگی های اسلامی و ملی است. در این صورت حکومت به صورت کامل - یا حداکثر میزان ممکن- از خدمت رسانی به شهروندان کنار زده می شود. در این صورت تنها وظیفه حکومتها محافظت از این شرایط ناعادلانه به نفع این موسسات خواهد بود.

3. حکومتهای محلی "ملی": که دو وظیفه اساسی بر عهده دارد:

نخست: شرکت های بزرگ را قادر سازند تا تمامی منابع ثروت را در کشور کنترل کرده به دست گیرد. همچنین پروژه های دولتی را میان این شرکت ها برای اجرای آنها به منظور خدمت به اقتصاد غربی توزیع نموده و تمام فعالیت های تخریبی محیط زیستی، جامعه و دستگاه دولتی مانند انتقال کارخانه های سازنده مواد آلوده و مخرب محیط زیست از کشورهای توسعه یافته به کشورهای توسعه نیافته و بهره گیری از کارگر با دستمزد پایین و بیمه کم و گسترش فساد دولتی و فرار از مالیات، دریافت انرژی ارزان یا رایگان و فرار از دادرسی های قانونی در رابطه با نقض چنین قوانینی را تسهیل نمایند.

دوم: برای حفظ امنیت داخلی: بنابراین، این دولت ها مستبد و فاسد خواهند بود که هیچ ناظری نداشته و از حمایت کامل بین المللی برخوردار هستند که گاهی فقط انتقادات ظاهری که ثبات این سیستم ها را تحت تاثیر قرار نمی دهد به آنان وارد می گردد. البته در مواردی که به دلیل اشتباهات انباشته شده و تنش حکومت با مردم به درجه ای از خطر برسند (همانطور که در حکومتهای بهار عربی اتفاق افتاده است) که در آن صورت با آن حکومتها برخورد میگردد در غیر اینصورت حکومتها با آزادی تمام به استبداد و ظلم خود ادامه می دهند.

در آن صورت شرکت های بزرگ از نفوذ کشورهای حامی خود استفاده می کنند تا بدون تاثیر بر عملکرد در خدمات این شرکت ها و کشورهای حامی آنها تنها شکل نظام حاکم را تغییر دهند.

وظیفه اصلی دولت های محلی، حفظ امنیت این موسسات بزرگ است که به بدترین معنی و کاربرد آن یعنی ستم کردن به مردم، گسترش بی عدالتی، حمایت از استبداد و فساد و تسلط شرکت های بین المللی و منافع قدرت های بزرگ حامی این شرکتها بر حکومتها، اتفاق می افتد.

مهمترین ابزار برای این کار، نیروهای مسلح، یعنی ارتش وابسته، نیروی پلیس فاسد و اطلاعات فاسد و وحشی است که مردم را خفه کرده انواع شکنجه و بی رحمی ها را در حق آنان به جا آورد. تمامی این دستگاه ها به خوبی از فلسفه فعالیت و کار خود، آگاه هستند که همان ویران کردن کشور به نفع خارج (شرکت های بین المللی، اسرائیل و ایالات متحده) است.

ارگان های دیگر "دولت ملی" از این نیروهای مسلح در "ایجاد امنیت" حمایت می کنند. مهمترین نهادهای حمایت کننده عبارتند از: مجلس قانونگذاری (مجلس نمایندگان)، قوه قضاییه، رسانه، مؤسسات دینی (علمای دربار و مفتی ها)، گروه های مسلح (اراذل و اوباش، مجرمان و قاتلان حرفه ای) و گروه های افراطی با لباس مذهبی (داعش و دار و دسته اش).

سوم: قدرت استعماری – ایالات متحده و متحدانش – و نقش آنان:

الف) تضمین امنیت حکومت‌های ملی از هر گونه دخالت خارجی توسط نیروهای رقیب ایالات متحده.

ب) تأمین امنیت داخلی در شرایط اضطراری، یعنی در زمان وجود احتمال سقوط سیستم های امنیتی داخلی به دلیل انقلاب مردمی یا کودتای نظامی از طرف ماجراجویان خارج از کنترل.

ج) اطمینان حاصل کردن از اینکه نظام‌های سیاسی (ملی) طوری حرکت کنند که منافع ایالات متحده و غرب را در داخل و خارج از کشور حفظ کند. و در صورتی که آن نظام اسلامی یا عربی باشد، تأمین منافع اسرائیل در درجه نخست اهمیت قرار می گیرد.

– این دقیقاً تصویر حکومت جدید ملی در افغانستان است که مطابق با مفهوم آمریکایی و مبانی (اقتصاد نئولیبرالی) شرکت های چند ملیتی و بین قاره ای تأسیس شده است که به عنوان مهره استعمار نو، جایگزین استعمار نظامی می شود.

[دانلود مجله اسلامی صمود عدد 151 : اینجا کلیک کنید](#)

نقش مطلوب حکومت جدید در افغانستان چیست؟

وظایف متعددی برای این حکومت تعریف شده است که مهمترین آنها:

1- عبور خط لوله “تابی” برای انتقال گاز از ترکمنستان به هند، مطابق با شرایط از پیش تعیین شده توسط ایالات متحده، حتی قبل از اشغال افغانستان، که شرایط اقتصادی، سیاسی و قانونی است و به طور کلی هر گونه جهت گیری اسلامی در افغانستان و استقلال آن را از بین برده و امنیت داخلی آن را تهدید می کند. هیئت مدیره و اجرائی پروژه را از خارج دولت قرار داده و با این کار این پروژه یک دولت درون دولت می باشد.

2- تضمین عدم توقف کشت تریاک – همانور که امارات اسلامی قبلاً انجام داده بود. ، بلکه مسأله تریاک را به سازمان ملل متحد و کمیته (UNODC) واگذار کند که یک نهاد اطلاعاتی فرا قانون است و منافع اقتصادی عظیمی که ایالات متحده از کشت تریاک و تبدیل آن به هروئین به دست می آورد را حفظ می کند. و بازگشت به سیاست ایالات متحده برای (کنترل مواد مخدر)، نه ممنوعیت کشت، که در واقع یک سیاست حمایت و تشویق کشت تریاک است.

3- عدم تعرض به سرمایه گذاری کنونی ایالات متحده و غرب در افغانستان، که غارتی واقعی است و اکثر این سرمایه گذاریها به صورت غیرقانونی در مناطق اشغالی و تحت سرپرستی فعالیت می کنند. مانند غارت سنگ معدن اورانیوم از منطقه سنجین در ولایت هلمند به نفع بریتانیا و آمریکا، غارت مس،

آهن و زغال سنگ در کابل و اطراف آن. این امتیازات در آغاز جنگ به عنوان حق السکوت توسط آمریکایی ها از دست چین گرفته شد (مطابق قانون: "آمریکا بالاتر از همه" است و همه چیز فقط برای آمریکا است و آنچه که آمریکا در لحظه ضعف داده در لحظات قدرت آن را پس می گیرد). در شمال افغانستان نفت و گاز وجود دارد، یک گنج بزرگ است که تا به امروز پنهان مانده است و به طور طبیعی سهم شرکت های آمریکایی در آینده است و همچنین غارت سنگ های قیمتی و الماس از شمال افغانستان به نفع اسرائیل، - بزرگترین مراکز برش و تجارت الماس در جهان- است که دارای شبکه ای وسیع از منافع اقتصادی و امنیتی مهم در افغانستان می باشد.

4- برجای ماندن اثرات استعماری برحیات فرهنگی، اجتماعی و آموزشی در افغانستان و نخبگانی که توسط استعمارگران در زمینه سیاست، رسانه و اقتصاد وابسته تربیت یافته اند. اینان ملزمند که در ظاهر احترام به دین را حفظ کنند.

5- اجازه حق ارتداد از اسلام و حفظ گروهی از اقلیتهای دینی و مذهبی که در واقع مهره های استعمار بوده و عدم تعرض به آنان.

6- برجای ماندن برنامه های آموزشی و سیستم آموزشی که در طول 17 سال توسط استعمارگر ایجاد شده است و به منظور پرورش نسل هایی است که به راحتی وجود و فرهنگ استعمار را بپذیرند. البته می توان مقداری "ادویه جات" مذهبی را به برنامه درسی آموزشی اضافه کرد، مانند نوشتن بسم الله در صفحه اول هر کتاب.

7- افغانستان همکاری نزدیک خود را با آمریکا و غرب در زمینه دفاع، امنیت، تسلیحات، آموزش و تمرینات مشترک نگه دارد.

8- باقی نگه داشتن (سازمان های بین المللی) که تحت پوشش امداد و خدمات پزشکی و آموزشی در افغانستان فعالیت می کنند که اساسا سازمان های اطلاعاتی و ابزار تهاجم سیاسی و فرهنگی هستند.

9- صدور حکم عفو جامع برای کسانی از سیاستمداران، رهبران شبه نظامیان، مجرمان، قاچاقچیان و قاتلان که با استعمار همکاری می کنند که همه تحت عنوان مصالحه جامع و حمایت از ثبات و امنیت داخلی صورت می گیرد.

10- عدم پیگیری قانونی افرادی که در زمان استعمار ثروت های غیرقانونی جمع آوری کرده اند و عدم بازپس گیری زمینهای غارت شده از دولت یا اموال عمومی. همچنین عدم درخواست جهت بازگشت اموالی که به صورت قاچاق از کشور خارج شده و عفو برای تمام جنایات انجام شده تحت سایه استعمار.

11- تعهد به پرداخت بدهی حکومت قبلی به ارزش میلیاردها دلار محاسبه شده و آمریکا آن را به عنوان بدهی دولت افغانستان تقاضا خواهد کرد}با توجه به اینکه آمریکا در جنگ افغانستان بالغ بر 2000 میلیارد دلار صرف کرده که علاوه بر هزینه جنگ مراقبت از زخمیان پس از جنگ را شامل می شود که این جنگ گران ترین جنگ آمریکا پس از جنگ جهانی دوم است] و آمریکا آن را به عنوان بدهی از

حکومت آینده مطالبه خواهد نمود که پرداخت این یک بدهی غیرممکن است و مردم افغانستان تا ابد تحت بردگی این قرض قرار خواهند گرفت.

12- حکومت آینده می بایست نظام اقتصادی خود را با اقتصاد بین المللی جدید هماهنگ کند (درخواستی که در حال حاضر از ایران دارند) بدان معنی است که شرکت بزرگ بین المللی را کاملاً توانمند ساخته و به تجارت آزاد متعهد شوند یعنی عدم حمایت از صنایع محلی، و در اختیار قرار دادن سیستم بانکی به کنترل مالی و نظارت بین المللی که در نهایت باعث ایجاد یک دولت با مشخصات سیستم بین المللی لیبرال خواهد شد.

مذاکرات بی پایان:

اولا: بهتر است که این مذاکرات اصلاً صورت نگیرد و دلیل بسیار ساده است: اشغال و تجاوز توسط آمریکا بدون اجازه، دعوت یا مذاکره انجام شد، بنابراین او می بایست به همان شیوه ای که آمده، برگردد. مذاکره یعنی معامله و معامله ای عادلانه است که منافع طرفین بدون دادن اولویت به یک طرف نسبت به دیگری رعایت شود. رهایی افغانستان و خونهای ریخته شده در آن، موضوع مذاکره نیست و نمی توان آن را در هیچ معامله ای قرار داد. خون شهیدان و سرنوشت سرزمین، مردم و اسلام در آن کشور در حال مبارزه، مسائل اصلی و ایمانی است، نه تجارت و یا مذاکره با اشغالگری که 17 سال است این جنگهای صلیبی را ادامه می دهد.

در این مورد، مذاکرات مورد قبول باید علنی باشد و تنها شامل یک نکته است: تعیین تاریخ خروج اشغالگران از افغانستان. در صورتی که طرف اشغالگر مذاکره را با این عنوان بپذیرد، آنچه مورد نیاز است مذاکره علنی و بدون حضور طرف ثالث است هر کسی که باشد، و در برابر دید تمام جهان و نه مذاکره پشت درهای بسته که در مبارزه افغانها علیه شوروی هیچ فایده ای برای مجاهدان نداشت. مذاکره باید آشکار باشد تا سربازان در حال فرار هیچ تضمینی برای سلامت خود نداشته باشند.

دوما: اشغالگر حق ندارد شرط کند در مذاکرات وضعیت آینده در افغانستان حضور پیدا کند (در آن صورت شریک ساخت آینده کشور خواهد شد) تا از در جنگ خارج شد اما از در مذاکره مجدداً وارد شود. امور داخلی افغانستان مسایل صرفاً داخلی است و هیچ طرف خارجی اجازه دخالت در آن را ندارد.

صلح، ثبات و توسعه، امنیت و آشتی اجتماعی و شکل نظام آینده و وظایف آن، همه از امور داخلی افغانستان است که به دور از دخالت خارجی و خصوصاً آمریکا، توسط همه اقشار مردم و قبایل و قومیت‌های افغانستان مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. سازمان ملل متحد باید به طور کامل و به عنوان بی طرف فقط ناظر باشد.

اگر امارت اسلامی مذاکرات را قبول کند چه؟

اگر امارت اسلامی مذاکره را قبول کند حتما به علت منافی است که می بیند لذا نباید در هر مرحله ای از مذاکره، قبل، در حین یا بعد از مذاکرات، آتش بس اعلام کند، بلکه می بایست تا زمانی که آخرین سرباز اشغالگر در افغانستان هست به مبارزه مسلحانه خود ادامه داده و اشغالگر را تحت فشار قرار دهد. زیرا مبارزه تنها وسیله فشار در دست مردم افغانستان است تا استعمارگران را ذلیل و خوار از کشور برانند. مبارزه نقطه قوت برای نیروهای مذهبی افغان است، در حالی که آتش بس در طول مذاکرات به معنی خلع سلاح کردن این مذاکره کننده است. آمریکایی ها اغلب به بهانه ارائه فضای مناسب برای مذاکره، یا ایجاد اعتماد یا تامین امنیت و اطمینان به شهروندان و غیره درخواست آتش بس خواهند کرد.

اگر مبارزه متوقف شود، این اشتباهی مرگبار خواهد بود. زیرا دشمن دوره مذاکره را به طور نامحدود به تعویق خواهد انداخت. با گذشت زمان، واحدهای جهادی از بین می روند و جنگجویان به خانه ها، خانواده ها و مشاغل خود باز می گردند و جبهه از مجاهدین خالی خواهد شد و راه را برای نیروهای متشکل از نیروهای آمریکایی و متحدانش به همراه ارتش افغانستان و شبه نظامیان هموار می کند. در این حالت رهبر جهادی قادر نخواهد بود پس از کشف فریب مذاکرات ابدی، به مبارزه بازگردد. بنابراین، دشمن می تواند با مذاکرات همراه با آتش بس این حرکت جهادی را منهزم کند.

نکته ای در باب زمان مذاکره:

اشغالگر آمریکایی به دلایل مربوط به وضع داخلی افغانستان و وضعیت داخلی ایالات متحده و همچنین وضعیت مربوط به منطقه عرب، به زودی درخواست مذاکره خواهد کرد.

در افغانستان:

صرف هزینه 2000 میلیارد دلاری در افغانستان (به گفته سخنگوی پروژه جنگ در دانشگاه براون آمریکا) تلفات آمریکایی است که قابل جبران نیست. دشمن سیطره خود بر بیشتر سرزمین ها از جمله سرزمین های تولید تریاک را از دست داده است. این مساله باعث شد تا پای گرگ های تجارت تریاک به ویژه متحد پاکستانی و رقیب روسی (که تا قبل از سال 2001 که کشت تریاک توسط امارت اسلامی ممنوع شد، بزرگترین تاجران کشت تریاک در افغانستان بودند) کما فی السابق به کشور افغانستان

بازشودو این مساله اشغالگر آمریکایی را ناراحت می کند زیرا که می خواهد تنها طرف تجارت در زمینه تریاک و تولید هروئین باشد. بنابراین، اولین هدف اشغال افغانستان که سرمایه گذاری در گنجینه های تریاک بود، متلاشی می شود.

کنترل مجاهدین بر اکثریت قلمرو افغانستان یک مانع است و باعث شده که اشغالگران ایالات متحده برای اجرای پروژه های گسترش خطوط لوله نفت و گاز از ترکمنستان از طریق افغانستان به هند و بندر گوآدار پاکستان (دومین هدف از اشغال افغانستان بود و تا ابد از بین رفته است) با مشکل اساسی روبرو شوند.

در ایالات متحده:

انتخابات میان دوره ای برای مجلس نمایندگان (کنگره) وجود دارد و به دست آوردن اکثریت قریب به اتفاق برای جمهوری خواهان، عامل مهمی برای آینده ترامپ خواهد بود. در صورتی که جمهوری خواهان اکثریت کرسی ها را از دست بدهند، رقبای آنها یعنی دموکرات ها پیروز شده و سعی در کنار گذاشتن ترامپ و مشکلات او خواهند کرد. لذا خروج از افغانستان (یا حتی انجام مذاکرات بی پایان) به نفع ترامپ و جمهوری خواهان خواهد بود؛ زیرا مردم و اکثر ارگان ها هیچ مزیتی در آن جنگ نمی بینند.

در کشورهای منطقه عربی:

امریکا تلاش دارد تا مبارزه اسرائیل را فقط در منطقه عربی محدود ساخته و بنیادهای امپراتوری یهودی در کشورهای عربی و در تمام سرزمینهای مقدس اسلامی را تقویت کند. ایران یک تهدید جدی برای این پروژه است که مستلزم جمع آوری تمام تلاش های آمریکا در جنبه های نظامی، سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک برای حل این معضل است. ضعف موقعیت نظامی ایالات متحده در افغانستان نمی تواند آمریکا را قادر سازد فشار جدی را از خاک افغانستان بر ایران تحمیل کند. افغانستان در واقع به میدان جنگی علیه توانایی های آمریکا، روحیه ارتش، شهرت سیاسی آن و اعتبار آن در جهان تبدیل شده است. بنابراین آمریکا معتقد است که می بایست به سرعت از ناکامی خود در افغانستان به وسیله مذاکرات خارج شود مادامی که جنگ ناکام بوده و نتیجه مثبتی از آن دریافت نکرده است. مذاکرات ممکن است راه حلی برای بحران آمریکا باشد، نه بحران افغانستان و پیروز این جنگ در نتیجه خروج دشمن شکست خورده از بحران، ضربه ای نخواهد خورد.

[دانلود مجله اسلامی صمود عدد 151 : اینجا کلیک کنید](#)

نوشته:

مصطفی حامد - ابو ولید مصری

منبع:

سایت سیاسی مافا (ادبیات ممنوعه)

www.mafa.world/fa

24/8/2018